بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر

خلقه ونور عرشه محمد سید الاولین والاخرین

وعلی اله الطیبین الطاهرین واصحابه اجمعین

اما بعد بندۂ اثیم و ہیچمدان محمد عبد الکریم خان المتخلص بوالا منصرم کار ناظم

عدالت ریلوی علاقۂ سرکار آصفیہ فرزند مولوی غلام محمد مہدی المتخلص بآصف

مترجم تفسیر جلالین وکیمیای سعادت ابن محمد عارف الدین خان المتخلص

برونق ابن مولوی حافظ محمد معروف برہان یمی غفر الله ذنوبهم

بخدمات نکته سنجان باریک بین عرضه میدهم که چون هر یک اهل قلم سررشته
علیحده علیحده این محکمه هنگام جلسهٔ هر روزه حسب دستور و ضابطهٔ سرکار مسودات
اجوبهٔ مراسلات و روبکارهای موصولهٔ عدالت های دیگر و گوشوارجات مقدمات
فوجداری و فیصلنامجات مقدمات دیوانی وغیره کو اغذ مترجم فارسی بنا بر ملاحظه
و اصلاح و تحریر تجاویز اخیر پیش می کردند و بسبب عدم معاینهٔ کتب لغات بکلی فرصت
از کار متعلقهٔ خودها اکثر تحریرات آنان باملای الفاظ و تلفظ و معنی آن غلطی
و سقمی ظاهر می شد نظر برین بهمت و جرأت عهدهٔ بالادستی مطابق حوصله و معلومات
ناقص خود بموجب مطالعهٔ غیاث اللغات و سراج و منتخب و برهان وغیره کتب
معتبره بعد نوشتن تجاویز اخیر و بدرستی و تصحیح مسودات پیش شده آنچه که
تصریح و صراحت صحت الفاظ به تفهیم کلی پرداختم بفضله تعالی شانه بنده زاده
اعنی محمد عبد الرحیم زاد الله عمره و شوقه علیه آنرا چند اوراق

فراہم کردہ بسنہ ۱۲۹۳ یک ہزار و دو صد و نود و سہ بعد ترتیب ابواب و تحریر الفاظ بطرز نو وسریع الفہم خواص و عوام ازین جانب خواستگار نالش گشت پس من ہیچمدان موافق خواہش آن اوراق ہذا موسوم بہ فرہنگ ولا کردم اگر درین اوراق ناظران حال و استقبال بصحت الفاظ سہو و خطا ملاحظہ فرمایند بفحوای کلام الانسان مرکب من الخطاء و النسیان بعفو قصور بشیوۂ لطف و کرم قلم اصلاح جاری دارند آلہی این اوراق را بفضل کامل خود زیور قبول خلائق عطا فرما شعر

	غرض نقشیست کز ما یاد ماند کہ ہستی را نمی بینم بقائی	

باب الالف

غلط العوام	صحیح	معنی
آثاره	استار	بوزن معروف
آخوند	آخوند	اوستاد و معلم
آراضی	آراضی	جمع ارض بخلاف قیاس بمعنی زمینها
آزردن	آزردن	مخفف آزاریدن
آذوقه و آزقه	آذوقه و ازقه	[illegible]
استر	آستر	ضد ابره
احاد	آحاد	جمع احد بمعنی واحد
آمدن و آمده	آمدن و آمده	معروف
اجنه بمعنی جمع جن	اجنه	جمع جنین و جمع جنی جن است
اچار	آچار	معروف

غلط العوام	صحیح	معنی
ادینه	آدینه	روز جمعه
آرا	آره	آله معروف
ازار	آزار	بیماری
اژدها	اژدها و آژدر و اژدر	مار کلان
افیم	افیون	تریاک معروف
آسے بمعنی برادر کلان	آچی [illegible]	لفظ ترکی برادر کلان
احدی	آحدی	[illegible]
اخبار بمعنی اخبار یعنی که در زمان مطبوع میشوند	اخبار	جمع خبر و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و تواریخ
اخوان	اِخوان	جمع اخ بمعنی برادر [illegible]

[illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
ادعیّه	اَدعیه	جمع دعا
ارجُمند	ارجمند	[illegible]
آذر	آذر	نام پدر ابراہیم علیہ السلام
اذار	ازاء	مقابل
ارگن	ارغن و ارغون و ارغنون	نام ساز
الخالق	الخالق و ارخالق	[illegible]
اورمه	یُورمه	دوخت باریک
ازدہام	اِزدِحام	انبوه کردن و ہجوم و انبوه
ازلی	اَزلی	منسوب بازل و چیزیکه ابدی
الانه	الآ	چه بینش اگر نه است

غلط العوام	صحیح	معنی
ازکار خود استعفادادن	ازکار خود استعفا کردن	[illegible]
اَسلوب	اُسلوب	وضع وطرز و گونه و روش
استیلام	استلام	سودن سنگ را بدست یا لب و این کنایه است از بوسیدن
اَسوه	اُسوه	پیشوا در مهمات
اِریب	اُریب	معروف
استین	آستین	معروف
اَئینک	عینک	چشمک
ابرق	ابرک	ستاره زمین
آب جم جم	آب زمزم	معروف

غلط العوام	صحیح	معنی
آسامی و اثامی آسامیان	اسامی	جمع الجمع اسم است چه اسامی جمع اسمات و اسما جمع اسم است
اشعث	اشعب	نام طماعی که عیاش و وسعی امادوست که آن در طمع خود را از اشعب گذرانیده و بفتح دال نام قبیله در یمن
اَشعه	اَشِعّه	جمع شعاع
اَشرفی	اَشرَفی	[illegible]
اَصطبل	اِصطبل	مکان بستن اسپان
اِصمعی	اَصمعی	یکی از تابعین با جهر اعات عرب منسوب بجد خود که اصمع نام داشت
اَفدر بمعنی برادرزاده و خواهرزاده	اَفدر	برادر پدر که بعربی عم گویند
اقربا و اقُربا	اَقربا	جمع قریب خویشاوند
اَقلیم	اِقلیم	حصهٔ هفتمین از ربع مسکون که عبارت از زمین آباد است

غلط العوام	صحیح	معنی
اِلوشش بواو	اُشش	آنچه از پیش امرا طعام بنوکران دهند
اِلحال	اَلحال	اکنون
اِلیه	اَلیه	سُرین و دنبهٔ گوسفند و گوشت سرین حیوان
آلهی دانستن یا از نفس کلمه	آلهی	آکه بن نام یکی از حکمای ثلاثه حکمت
اُمرا	اُمَرا	جمع امیر
آمن	اَمن	بی هراس شدن
اُمّهانی بمعنی عمهٔ آنحضرت صلعم	اُمّهانی	نام دختر ابوطالب یعنی خواهر حقیقی حضرت علی
آماسے	آمانی	[illegible]
اِنتما بمعنی پرو ماو	انتما	کلمهٔ نسبت و افزون شدن

غلط العوام	صحیح	معنی
انوشیت	انوشت	زن شدن مادہ
انتظاری بیای مصدری	انتظار	چیز برا چشم داشتن
انکاشتن	انگاشتن	دانستن و پنداشتن
انا رین	عرمانین	[illegible]
انبوبہ	اُنبوبہ	نائزۂ آفتابہ و مانند شورہ
اوہیس قرنی	اُوَیس قَرَنی	نام ولی کامل منسوب بقرن که قرن بفتحتین نام قبیلہ است در یمن
آیالت	اِیالت	سیاست و نگاہداشتن
ایزاد	ازادہ	زیادہ

باب الباء

غلط العوام	صحیح	معنی
بازی کوش	بازی گوش	[illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
بان بمعنی درخت سمجنہ و بکاین	بان	[illegible]
پاستان	باستان	قدیم و گذشتہ و کہنہ
بازُرگان	بازَرگان	[illegible]
باونجان	بادِنجان	ترکاری معروف معرب باتنگان که بہندی بیگن گویند
بغیچہ	باغچہ	باغ کوچک
بالمشافہا	بالمُشافَہہ	بارو برو سخن گفتن
بتانہ	بِطانہ	استر قبا وغیرہ و بمعنی اندرون شکم نیز
باشش	بالشت	وجب

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
بَجُول و بَجُول بواو معروف	بجول بواو معدوله	استخوان شتالنگ که شسته و بازی قمار که به استخوان میسازند	بَشارت	بِشارت و بَشارت	خبر خوش
بِدِین	بَدین	باین	بعضی بیای وحدت	بعض	پاره و چیزی
بَدُنی	بَدَنی	منسوب بدن	بُغداد	بَغداد	[illegible]
بَرَکَت	بَرَکت بَرَکت	بالیدن و افزون شدن			
بَرار	بِراز	فضله و غائط یعنی سرگین آدمی و بمعنی بیرون آمدن	بفرسیند	بفرستند	مصدر آن فرستادن است زیاده کردن یای تحتانی [illegible]
بُراهین	بَراهین	جمع برهان	بقال بمعنی غله فروش	بدّال	[illegible]
برخورداری و نورچشمی بیای تانیث داشته خطاب به دختر نوشتن	برخورداری و نور چشمی بیای متکلم	برخوردار من و نور چشم من	بُکارت و بِکارت	بَکارت	دوشیزگی
بُسطت	بَسطت	بمعنی فراخی و کشادگی و کنایه از دوستی	بَلَخ	بَلخ	نام شهریست از خراسان
بُسطام	بِسطام و بَسطام	نام شهریست که مولد حضرت بایزید است	بِلادَر	بَلادُر	ثمر درختیست که بهندی آنرا بهلانوا گویند
بُساتین	بَساتین	جمع بستان	بِناگوش	بُناگوش	نرمه گوش

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
بُلهوس	بوالهوس	صاحب عشق و دیوانگے و حریص	ببرچے / بابرچے	باورچی	معروف
بوتات / نوسیسے	بیُوتات / نویسی	جمع بیوت و بیوت جمع بیت کہ بمعنی خانہ باشد	بیت	بیلہ	شاخ درخت مشہور
بُهجت	بَهجت	شادمانی و تازگے و زیبائی و خوبے	پکدر	پدر	معروف
بهادَر	بهادُر	شجاع لفظ ترکی ست	پرستار بمعنی خاص کنیز	+	[illegible]
بی نوکر	نانوکر	بمعنے شخص نوکری پیشہ کہ بجائی نوکر بنا شد	پَرتو بمعنی سایہ	+	فروغ و روشنے عکس و شعاع کہ از جرم نورانی ظاہر شود
بیگَم	بیگم	زن عمدہ و بفتح کاف ماضی بمعنے امیرزن	پلیت	پلید	معروف
بَیابان	بِیابان	بی آب شوندہ یعنی صحرای بے آب	پلنگ بمعنے چیتا	پَلنگ	نام جنس است کہ بعربی آن را نمر گویند
بَیوہ	بِیوہ	معروف	پینہ دوز بروزن کینہ توز	پنبہ دوز	کسی کہ پارچہ کہنہ و خرقہ دوزد
بادشاہ	پادشاہ	معروف	پِنجاہ	پَنجاہ	نام عدد معروف
بادم	بادام	میوۂ مشہور	پُلاو	پَلاو	طعام مشہور از روغن با گوشت

[illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
پُوبچی (بواو معدوله)	بُوپچی (بواو معدوله)	گدای ره نشین

باب التاء

غلط العوام	صحیح	معنی
تاجر	تاجِر	سوداگر
تابع دار	فرمان بردار	+
تاهنوز	هنوز	اکنون و تا حال
تالاش	تلاش	سعی و کوشش
تا الی الآن	الی الآن	تا حال
توا	تابه	معروف
تندور	تنور	جای پختن نان
تام بخش	طعام بخش	کفگیر کوچک

غلط العوام	صحیح	معنی
تعیناتت	تعیّنات	شخص تعین کرده شده بطرفی و کاری
تتمّه	تتمّه	بقیه و آخر چیزی
تحاقوئیل (یعنی نام ماه)	تحاقوئیل	نام سال ترکی
تذکار	تذکار	ذکر نمودن
تدرو	تذرو	خروس صحرائی
تصدیعه	تصدیع	تکلیف دادن
تنک	تنگ	قعر چاه و ته و پائین چیزی چون ته حوض و چاه و عمق و تنگی و رویه
تغا و تمغه	تمغا	[illegible]
تلسیم	تلثیم	بوسیدن و بوسه دادن چیزی را
تنباکو (بلفظ نوشیدن)	تنباکو (بلفظ کشیدن)	معروف

غلط العوام	صحیح	معنی
تونگر بدون الف	توانگر	صاحب قدرت
توقع وتوقع	توقُّع	امید
تواضع	تواضُع	فروتنی نمودن وخود را فرو نهادن
توانین	تنانین	اژدهاها جمع تنین
تَوان	تُوان	زور وقوت
توشه خانه	توشک خانه	چه توشک بمعنی رخت ست
توجه	توجُّه	روی بسوی کسی یا بسوی کسی آوردن
تُوبه	تَوبه	از گناه بازگشتن
تیار	طیار	آماده ومهیا

باب الثاء

غلط العوام	صحیح	معنی
ثُقات	ثِقات	جمع ثقه
ثُنایا	ثَنایا	چهار دندان پیشین دو از بالا دو از زیر

باب الجیم

غلط العوام	صحیح	معنی
جُلّاب	جُلاب	مسهل
چاکو	چاقو	آله معروف
جاوَید	جاوِید	همیشه
جاربِردی	جارَبردی	تام شرح شافیه واین منسوب است به جاربرد که شهریست لفظ جاربرد بمعنی جاگیر است
جبین	جَبین	پیشانی
جبریه	جَبریه	جماعتی ست که میگویند که بنده را در کار اختیار نیست
جُبلی	جَبلی	منسوب بجبل

غلط العوام	صحیح	معنی
جدیدی	جدید	هر چیز که نو باشد
جَراحت	جِراحت	ریش و زخم
جِرگه	جَرگه	صف کشیدن و انبوه مردم و نوعی از شکار که در آن چندین مردم گرد [illegible] حلقه [illegible]
جریمانه	جُرمانه	آنچه از گناهگار گیرند
جُعد	جَعد	موی مرغوله
جمادی الاول جُمادی الثانی	جُمادی الاولی جُمادی الآخره	هر دو نام ماه عربی
جَمهور	جُمهور	گروه
جمعدار	جماعه دار	+
جُناب	جَناب	درگاه و آستانه
جوَّاد	جَواد	بسیار جود کننده و یکی از اسمای صفات حق تعالی و اسپ تیز رفتار

غلط العوام	صحیح	معنی
جَوار	جِوار و جُوار	همسایگی
جَوارش	جُوارِش	[illegible]
جِهالت	جَهالت	نادانی
جِہل	جَہل	نادانی و نادانستن
جازم	جاجم	قسمی از فرش
جناور	جانور	جاندار
جُولاهی	جولاه و جولاه و جوله	بافنده پارچه
جاه	چاه و چاهی	نام دو ماهیست
جَرده	چرده	[illegible]
چَمچه	چُمچه	قاشق و کفگیر کوچک

غلط العوام	صحیح	معنی
چنارہ	چنار	[illegible]
چنگ پنجہ	چنگ	پنجۂ دست و نام ساز و ہر چیز کہ خمیدہ باشد
چقاچق	چناچن	آواز تیر
چبوترہ	چوترہ	معروف

باب الحاء

غلط العوام	صحیح	معنی
حادق	حاذق	زیرک و دانا و استاد در کار
حبشی	حَبَشی	منسوب بہ حبش
حجامت بمعنے موی سر تراشیدن	حِجامت	خون کشیدن زخمہای کوچک استرہ یا شاخ گاؤ
حجام	حلاق و موتراش	+
حجلہ	حَجَلہ	[illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
حداقت	حَذَاقت	زیرکی و دانائی
حُرکت و حرکت	حَرَکت	+
حرمین	حَرَمَین	کعبۂ و روضۂ منورۂ آنحضرت صلعم
حُسود	حَسُود	بدخواہ و بسیار حسد کنندہ
حسب الفرمودہ	حسب الامر	+
حَشمت	حِشمت	دبدبہ و بزرگی
حَطّام	حُطام بروزن غلام	[illegible]
حِقارت	حَقارت	خواری
حلوان	حُلّام و حُلّان	بچۂ بز و گوسفند و برہ
حوصلہ و حوشلہ	حَوصَلہ	معدۂ مرغ بہندی پوٹا

غلط العوام	صحیح	معنی
حوالیہ	حوالیہ	گرداگرد

باب الخاء

غلط العوام	صحیح	معنی
خنجہ	خُنجہ	تمر ہندی
خُتلی	خَتلی	[illegible]
خلفہ	خُرفہ	ترہ معروف
خورداد	خرداد	نام ماہ شمسی
خجالت	خجلت	مصدر ست بمعنی شرمندہ شدن
خُجستہ	خُجستہ	ہمایون و مبارک
خدمات	خدمات	جمع خدمت
خرج	خرج	مصدر و حاصل بیرون شدن و برآمدن
خداج	خراج	محصول زمین باج کہ حاکم از رعایا بگیرد

غلط العوام	صحیح	معنی
خورسند	خُرسند	قانع و خوش و شادمان و راضی
خراسطے و خرائے	خراط	آنکہ چوب ہا را بر چرخ خراشیدہ ہموار کند
خرمن	خرمن	تودۂ ہر چیز عموماً و تودۂ غلہ خصوصاً
خزانہ	خزانہ	خانۂ کہ در وے مال نہند و بمعنی گنجینہ
خسارہ	خسارہ	زیان و ہلاک و گمراہی
خفچاق بمعنی بیابان	خفچاق	قومیست از ترکان صحرا نشین
خفقان	خفقان	نام مرض
خفاچہ	خفاجہ	قبیلہ است از عرب بنی عامر کہ آن رہزنی می کنند
خفگی	خُفگی	افسردگی گلو و ضبط غضب و آزردگی خاطر
خِلاب	خَلاب	آب گل کہ در راہ ہا می باشد

غلط العوام	صحیح	معنی
خلعت	خِلعت	جامهٔ دوخته که کسی را پوشانند
خلوت	خَلوت	تهی شدن تنهائی و خالی شدن مکان
خلَش	خلِش	خلیدن و خصومت و مناقشه
خلاصی	خلاص	رستگاری
خورد	خُرد	ضد بزرگ
خورشید	خورشید	آفتاب
خُوش	خوش	شاد و خوب
خویش	خویش	قوم و قریب خود
خورده	خرده	ریزهٔ هر چیز و نکته و عیب و [illegible]
خِفی	خفی	کلمهٔ تحسین و تعجب مثل [illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
خیره کُش بمعنی خفیف کش	خیره کش	بی محابا و بی باک و ظالم
خِیال	خَیال	پندار و صورتی که در خواب بیند یا در بیداری تصور کرده شود
خِیمه	خَیمه	معروف

باب الدال

غلط العوام	صحیح	معنی
دلّان	دالان	معروف
دَباغت	دِباغت	پاک کردن پوست
دُبّه	دَبّه	ظرف چرمی که از چرم خام باشد اکثر در آن روغن پُر کنند
دُعوات	دَعوات	جمع دعوت که دعاست
دوکان	دُکّان	معروف
دِمار بمعنی دماغ	دمار	هلاک

غلط العوام	صحیح	معنی
دُنیوی دنیاوی و دنیائے	دُنیَوی	منسوب بہ دنیا
داوات	دوات	ظرفیکہ دران سیاہی نگاہ دارند
دو چار با ظہار واو	دو چار بواو معدولہ بروزن	مقابل
دویم	دوم	ثانی

باب الذال

غلط العوام	صحیح	معنی
ذارت بمعنی قوم	ذات	قوم
ذائقہ بمعنی مزہ	ذائقہ	[illegible]
ذو الفقار	ذو الفقار	تیغ مرتضیٰ علی علیہ السلام
ذی بال بمعنی صاحب بازو	ذی بال	صاحب شان

باب الراء

غلط العوام	صحیح	معنی
راہوار	راہوار	خوش رفتار
رابطہ با بائی موقوف گفتن	رابطہ	آنچہ بآن چیزی را بچیزی بندند
ربیع الثانی	ربیع الآخر	شہر معروف عربی
رِجا	رجا	امید امید داشتن و ترسیدن
رَجَب	رجب	ماہ معروف ماخوذ از ترجیب کہ بمعنی تعظیم است
رحمان	رحمٰن	نام پاک حق تعالیٰ
رَدّی	ردی	ضد جید
رزالہ	رُذالہ	تفل چیزی کہ خلاصۀ آن ازو کشیدہ باشند
رقبہ	رَقَبہ	گردن ح بندہ و عبدہ
رُقعہ	رُقعہ	پارۀ جامہ و کاغذ

غلط العوام	صحیح	معنی
رکات بر وزن صلوة	رکعت بر وزن عظمت	جزو صلوة
رمضان	رمضان	ماه مبارک معروف
رنگریز	رنگرز	معروف
رواج	رواج	مصدر است مثل کساد بازار
روان	روان	روح یا نفس ناطقه که همیشه در حرکت فکری باشد

باب الزاء

غلط العوام	صحیح	معنی
زار بمعنی مکان گریان	زار	[illegible]
زلیخا	زُلیخا	نام زوجه یوسف علیه السلام
زوجه	زوج	جفت مقابل طاق
زهوذات	زه وزاد	فرزند و عیال و اطفال

غلط العوام	صحیح	معنی
زُروه	ذُروه	بلندی کوه
زیادتی	زیادت	مصدر بمعنی افزونی لازم و متعدی هر دو آمده

باب السین

غلط العوام	صحیح	معنی
سادات بمعنے جمع سید	سادات	جمع الجمع سائد
سائیس	سائس و سیس	نگهبان اسپان
سانجق	ساچق	[illegible]
سرشته	سررشته	مجازاً آمده بمعنی سامان
سمسام	صمصام	تلوار
سابون	صابون	شئی معروف که از آن کثافت پارچه دور می کنند
سپا	سبا	[illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
شُبلت	شَبَلت	بمعنی بروت یعنی موی لب
سُبقت	سَبَقت	پیشی گرفتن
سبحه	سُبحه	تسبیح
سُبابه	سَبّابه	انگشتی که قریب انگشت است
سَنجاف	سِجاف بروزن غلاف	آنچه اطراف جامه دوزند
سحر	سَحور	آنچه در رمضان نزدیک بآخر شب خورند
سُداد	سَداد	راستی و درستی
سُراب	سَراب	آنچه از دور چون آب نماید
سِرِشت	سَرِشت	خمیر طینت و بمعنی خنگی و خلقت
سرِقه	سَرِقه	دزدی کردن

غلط العوام	صحیح	معنی
سرین گاه بمعنی شقیقه	سرونگاه	جای رستن شاخ حیوان
سَعی	سَعی	دویدن میان صفا و مروه و شتاب کردن و کوشش
سُفید و سُفید	سِفید	ابیض
سُفوف	سَفوف	آرد بیخته سطلقا از ادویه
سُقلاب	سَقلاب	ولایتیست از ترکستان
سَلَغ	سَلَغ	[illegible]
سنبل کهار	سمّ الفار	نوعی از زهر است آن سنگیست سفید و زرد و سرخ نیز
سهولیت	سهولت	آسانی
سُهیل	سُهَیل	نام ستاره معروف
سموسه	سنبوسه	معروف

غلط العوام	صحیح	معنی
سیوم سویم	سوم	+
سِیّما	سیما	خاصّہ و خاص
سیوای	سوای	+
سیّد	سیّد	پیشوا و سردار
شعشہ	شعشعہ	روشنی آفتاب و بآب آمیختن شراب

باب الشین

غلط العوام	صحیح	معنی
شادمند	شادمند	+
سرشار	سرشار	+
شجاعت	شجاعت	دلیر شدن و دلیری
شترنجی	شطرنجی	نوعی از فرش

غلط العوام	صحیح	معنی
شیخدار	شقدار	حاکم دیہات و عامل پرگنات
شمع بمعنی فتیلہ دان	شمع	موم
شلجم	سلجم و شلغم	ترہ معروف
سقاوہ	سقایہ	[illegible]
شحنہ	شحنہ	کوتوال
شگوفہ	شکوفہ	معروف
شعلہ	شعلہ	درخشش و زبانہ آتش
شعری یمانی بمعنے سہیل	شعری یمانی	[illegible]
شفا	شفاء	صحت بعد از مرض و بالفتح دبی ہمرہ بمعنی آخر عمر
شفتوی	شفہی	منسوب بشفت بمعنے لب

غلط العوام	صحیح	معنی
شکوه	شکوی	بمعنی گله کردن گله
شکیب	شکیب	صبر و آرام
شکوه	شکوه	حشمت و بزرگی و شان و شوکت
شب لیلة القدر	شب قدر یا لیلة القدر	معروف
شوله	شله	نوعی از طعام که برنج را در آب و گوشت بطور هریسه می پزند
شماتت	شماتت	شاد شدن برنج کسی
شمه	شمه	بوی اندک و یکبار بوئیدن چیزی
شورغال بمعنے روزینه	سیورغال	مدد و معاش
شیش	شیث	نام پیغامبر پسر آدم علیه السلام بود
باب الصاد		

غلط العوام	صحیح	معنی
صبر سله	صبر	عصاره تلخ است از درختی که بهندی ایلوا گویند
صبیه و صبیه	صبیه	دختر
صبوری	صبوری	در کار تعجیل نکردن
صحرا بمعنے میدان درخت دار	صحرا	فقط میدان ریگستان بی درخت
صحابت	صحابت	یار شدن و یاری کردن
صیحت	صحت	تندرستی
صحیح بروزن نبی	صحیح	تندرست و پاک از عیب
صدقه	صدقه	آنچه براه خدا بفقیر دهند
صعب	صعب	سرکش و دشوار
صمت	صمت	خاموشی

غلط العوام	صحیح	معنی
صمغ و صمغ	صَمغ	چیزیست لزج که از بعض اشجار حاصل شود و بهندی گوند نامند و بفارسی زد
صَندوق	صُندوق	معروف
صفیل	فصیل	بیخچه شتر از شیر ما در جدا کرده شده و دیوار قلعه
باب الضاد		
ضَرغام	ضِرغام	شیر درنده
باب الطاء		
طَبل	طبل	نقارهٔ کلان
طمانچه	تپانچه و تپانچه	معروف
طلاطم	تلاطم	بایکدیگر تپانچه زدن و بر یک دیگر زدن موجهای دریا
طرفة العین	طرفة العین	یکبار برهم زدن چشم

غلط العوام	صحیح	معنی
طلاوه و تلاوه	طلایه و طلیعه	[illegible]
طمانیت	طمانینت و طمانیت	سکون قلب
طوتیا	توتیا	سرمه
طوطیه	توطیه	گستردن و تمهید کردن
باب الظاء		
ظُلات	ظُلمات	جمع ظلمت
باب العین		
عاشوره	عاشورا	روز دهم محرم الحرام
عجوزه	عجوز	پیر زن
عدن بمعنی بهشت	عدن	نام جزیره ور حدود عرب که مروارید بیش قیمت در آنجا پیدا شود

غلط العوام	صحیح	معنی
عُذار	عِذار	زیر بناگوش که رستنگاه خط ریش است یعنی رخسار و عارض
عاشَق	عاشِق	فریفته
عُروه بمعنی رسن	عُروه	گوشهٔ پیرهن و دسته و جیب و سینهٔ کوزه و امثال آن و غیره
عُرُوس	عَرُوس	زن آنکه خدا و مرد نو کدخدا گردد در عرف اطلاق این بیشتر بر زن کنند
عَرَفه بمعنی یکروز پیشتر عید اضحی و عید الفطر و عاشورا	عَرَفه	روز نهم ذی الحجه که در آن روز ایستاده شدن حاجیان در مقام عرفات
عَربی	عَرَبی	منسوب بعرب
عُزل و نَصَب	عَزل و نَصَب	تغیر و بحالی
عَزُّ و جَل	عَزَّ و جَل	غالب شد و بزرگ شده
عَمامه	عِمامه	جامه که بر سر پیچند
عَنّاس	عینُ الناس	ثمر معروف

غلط العوام	صحیح	معنی
عَشرت	عِشرت	خوشدلی و خوش زندگانی کردن
عَصَمت	عِصمت	باز داشتن خود از گناه
عُصّات	عُصات	جمع عاصی
عُصّار	عَصّار	روغن گر
عَصفور	عُصفور	گنجشک
عَصَابه	عِصَابه	نوعی از جامه که بدان سر بندند
عَضو	عُضو	اندام
عَطر	عِطر	خوشبو
عَظمت	عَظَمت	بزرگی و قدر
علیا	غُلبا	باغیکه درختانش سرهم آورده اند

غلط العوام	صحیح	معنی
علاوہ	عِلاوہ	بار یکہ بر سر باری نهند چیزی که بالای چیزی دیگر باشد
عمالان	عُمّال	جمع عامل
عُنقا	عَنقا	طائریست دراز گردن [illegible] نام آن سیمرغ
عرصہ دراز	مدت دراز	زمانہ طویل چہ عرصہ بمعنی میدان ست
عِندلیب	عَندلیب	بلبل
عوج بن عنق	عوج بن عوق	نام مردی طویل القامت کہ در زمان آدم علیہ السلام بوجود آمده بود
عیوض	عِوض	بدل چیزی
عیادت	عِیادت	بیمار پرسی
عَیال	عِیال	زن و فرزند و دیگر توابع
عیون	عُیون	جمع عین بمعنی چشمہا و چشمہ های آب و نام کتاب [illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
عَیان	عِیان	دیدن بچشم و بمعنی ظاهر مجاز ست

باب الغین

غلط العوام	صحیح	معنی
غَبَن	غَبْن	زیان یافتن در خرید و فروخت
غُبَن	غَبَن	خطا واقع شدن در رای و تدبیر
غُرین بمعنی شور کننده	عَرین	بیشہ و صحرا که در آن شیر باشد
غُزات	غُزات	جمع غازی
غِزالہ	غَزالہ	بچہ آهو که بالیده باشد و بمعنی آفتاب
غَزّالی	غَزالی	منسوب بغزالہ که قریہ ایست از مضافات طوس مولد امام محمد غزالی
غُلباء	غَلباء	[illegible]
غلطی	غلط	خطا کردن در سخن و حساب و کتاب غلط کننده و غلط کرده شده

غلط العوام	صحیح	معنی
باب الفاء		
فلیته	فتیله	تابیده و بافته شده
فلاخُن	فلاخَن	[illegible]
فندگل	فندغل	لباس معروف
فلان	فُلان	کنایه از شخص غیر معین
باب القاف		
قُباب	قِباب	جمع قبه و بهندی کلس گویند
قُبولیت	قَبول	پذیرفتن
قِباله	قَباله	پذیرفتاری کردن و مجازاً بمعنی ضمانت نامه و خط شرعی
قدَردان	قدردان	معروف
قدیمی	قدیم	دیرینه

غلط العوام	صحیح	معنی
قُفل و قُلف	قُفل	معروف
قُتره بمعنی مردمک چشم	قَتَره	خنکی و سردی
قُسطلانی	قَسطلانی	منسوب بطرف قسطله که نام شهری است
قصَبه	قَصَبه	شهر کوچک یا ده کلان و بمعنی نی و هر چه مثل نی باشد
قُضّات	قُضات	جمع قاضی
قَطار	قِطار	شتران برابر شده و به یک نسق رونده و چند اسپ که پهلوی یکدیگر بایستند
قطزن	مقط و قطگیر	چراکه لفظ قطزن در کتب لغات نمی آید
قطعه	قطع	بریدن
قَطعه	قِطعه	پاره از هر چیزی و در اصطلاح شعرا دو بیت یا زیاده مطلع دارد و یا ندارد گویا آن پاره از غزل یا قصیده بریده شده است

غلط العوام	صحیح	معنی
قفاجیره	قفاهیر	صورت درویکو
قندیل	قِندیل	معروف کو دران چراغ می افروزند
قول بمعنے عهد و پیمان	قَوَّل	گفتار و در اصطلاح موسیقیان نوعی از سرود که در آن عبارت عربی نیز داخل باشد
قینچی	قیچی	لفظ ترکیست بمعنے مقراض

باب الکاف

غلط العوام	صحیح	معنی
کسافت	کثافت	ضد لطافت
کبگیر	کفگیر	معروف
کمخواب	کمخاب	معروف چه خاب بمعنی پشم باریک است که بعد آن را زردان گویند یعنی خاب کم دارنده
کناره	کنارِه	گوشه و طرف
کنار	کِنار	بغل و آغوش

غلط العوام	صحیح	معنی
گلچه	گلیچه	نان خمیری میده
گمنز	گُنبد	معروف
کسی در غیر ذوی العقول استعمال کردن	کسی	این لفظ برای تنکیر ذوی العقول می آید
گلاسه بمعنی نام موضع	کِلاسه	آنچه از آهک ساخته باشند
کشت بوقت شطرنج بازی بغل خود گفتن	کیش	صیغهٔ امر است بمعنی دور شو و در شطرنج نیز همین مراد است
گرژدم	کژدم و گژدم	معروف
تگلزار	گلزار	معروف
گلبن	گُلبُن	درخت گل سرخ
گوارا	گوارا	هر چیز که خوش مزه باشد و بطبیعت خوش آید

باب اللام

غلط العوام	صحیح	معنی
لاچار	ناچار	ناگزیر
لازمی	لازم	مقابل متعدی
لامُحاله	لاَمَحاله	بالضرور
لُآلی	لآلی بروزن اہالے	مروارید ہای بزرگ واین جمع لؤلؤ ست
لاوَبالی	لااُبالی	شخص بے باک و لاپروا
لغام	لگام ولجام	معروف
لَفافه	لِفافه	معروف
لِثقه	لَثِقَه	نوعی از تپ بلغمی
لَوَا	لِوا	علم فوج ونشان

باب المیم

غلط العوام	صحیح	معنی
مالیخولیا	مالنخولیا	خلل دماغی وسودا وخیال خام
اسپ مادیان	مادیان	یک اسپ ماده
مال جوبن	ماءالجبن	+
ماکی	ماکیان	لفظ مفرد است بمعنی مرغ خانگی که ماده باشد
مَدِاخِلت	مُدَاخلت	دخل دادن
مَدَرسه	مَدرِسه	جای درس مدرسین
مُرام	مَرام	مراد ومقصد
مُرَشَد	مُرشِد	ارشاد کننده
مُرَغ	مُرغ	پرنده وجانور طیار

غلط العوام	صحیح	معنی
مَسَاوِی	مُساوی	برابر
مُشاعِرہ	مُشاعَرہ	باہم جمع شدہ خواندن شعر
مَصَاحِبت	مُصاحَبت	باہم صحبت داشتن
مُصَوَّر	مُصَوِّر	تصویر کشندہ
مَحال	مُحال	ناممکن
منزج منَاج	مُنْضِج	پختہ کنندہ
بلائی	بالائی	سرشیر
مَحَاذِی	مُحاذی	مقابل و روبرو شوندہ
مَحَاسَب	مُحاسِب	حساب کنندہ
مَحَافِظت	مُحافَظت	نگہبانی

غلط العوام	صحیح	معنی
مَدحت	مِدحت	ستایش
مُحاوِرہ	مُحاوَرہ	گفتگو
مُحْتَشَم	مُحْتَشِم	صاحب خدم و حشم
مُحَدَّث	مُحَدِّث	بیان کنندہ حدیث شریف
مُحَلات	مَحَلّات	جمع محلہ
مُحُو	مَحْو	زائل کردن
مَخازن	مَخازِن	جمع خزانہ
مُخاصِمت	مُخاصَمت	باہم خصومت کردن
مُخاطِب	مُخاطَب	خطاب کردہ شدہ
مُخالِفت	مُخالَفت	دشمنی

غلط العوام	صحیح	معنی
مُباق	مُباف و موباف	معروف
ملبّب	لبالب	پر شده
مُرغّن	روغن دار	چیز از روغن که چرب شده باشد اسم مفعول
معجوم	معجون	دوای مرکب که سکر دارد پاینده دارد
مُشاهره	مُشاهره	ماه بماه چیزی دادن و ماهیانه
محوّطه	محاطه	جای احاطه کردن و جای نگهداشتن چیزی گرد آوردن
مکشوش	مغشوش	پوشیده شده
مَیان	نیان	غلاف شمشیر
مُباد	مَباد	+
مُبلغ	مَبلغ	اندازه و مقدار وجه زر نقد

غلط العوام	صحیح	معنی
مُبهّی	مُبَهّی	پیدا کننده قوت باه
متصرع	مصدّع	درد سر دهنده
متفاو ل	متفائل	فال گیرنده
مُترجَم و مُترجِم	مُترجِم و مُترجَم	ترجمه کننده و ترجمه کرده شده
مَتن	مَتن	[illegible]
مُتلاشی	تلاشی	لفظ ترکیبیست
متغاثی	مستغاثی	فریاد خواه
مُحافه	مُحافّه	چیزیست مانند هودج که زنان در آن سوار شوند
مخیّم	مُخیَّم مُخیَّم مخام	جای ایستاده کردن خیمه
مرهوب	مرعوب	ترسانیده شده

غلط العوام	صحیح	معنی
مُرُوَّت	مُرُوَّت	مردمی
مُرائت	مرآت	آئینه
مرسول	مُرسَل	فرستاده شده
مرسوله	مُرسَله	ایضاً
مَرسیه	مرثیه	صفت مرده
مزدوری	مُزدوری	اجرت
مَسالت	مَسألت	درخواستن
مَساحت	مِساحت	پیمودن
مُستَتر	مُستَتِر	پنهان و پوشیده شونده
مستنباط	مستنبطات	بیرون آورده آب علم یا مانند آن

غلط العوام	صحیح	معنی
مُستَغرَق	مُستَغرِق	غرق شونده و بهمه ارادت قرار گیرنده و بتمام توانائی خود کاری کننده
مسله	مَسئله و مَسأله	درخواستن و پرسیدن چیزی را که از آن چیز مردم پرسند
مَسوده مسوّده	مُسَوَّده و مُسوَّده	یعنی سیاه و جای نگاه یعنی نوشته و آنچه اول سرسری نوشته باشند
مشکات	مشکوة	طاقی فراخ که در آن چراغ نهند و قندیل گذارند
مَیشُوم	مشئوم و مشوم	منحوس
مشوَرَة	مَشوَرَة بروزن معرفة	صلاح پرسی
مُشتاطه	مَشّاطه	زن شانه کش موی زنان را شانه کردن و عروس را آرایش دادن پیشه او باشد
مشتهی	مُشتَهی	اشتها پیدا کننده
مُصاف	مَصافّ	جای صف زدن بجای جنگ و مقام جنگ
مَصئوت	مَصُون	نگاه داشته شده و محفوظ

غلط العوام	صحیح	معنی
مصرى	نبات	معروف
مصطفوى و مرتضوى	مصطفائى و مرتضائى مصطفى و مرتضى	+
مضایقه	مُضایَقه	+
مَعسکر	مُعَسکَر	لشکرگاه
مَعه	مَعَ	باکه لفظیست بمعنی سے و همراه و اسم جامدست از اسمهای لازم الاضافت
مَعاف	مُعاف	در اصل مُعافی بود
معلول بمعنی بیمار	معلول	چیزیکه اثر العلت و سبب های ضروری او تمام کرده باشند
مُعزا الیه	مُعزی الیه	منسوب الیه
مقصَد	مقصِد	جای قصد
مُقدَّمه بمعنی اول	مُقدِّمه	[illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
تمکنت	تمکّنت	قدرت و توانگری
مکتب خانه	مکتب	جای کتابت حاجت به لفظ خانه ندارد
مُلازِمت	مُلازَمت	پیوسته بودن بجائی یا نزد کسی
ملیطه	مَلَطیّه	نام شهریست در روم که ابتدای اسلام مسکن کفار بوده
منشاء	منشأ	جای پیدا شدن و جای بودن
مُنتِج	نتیجه	نتیجه دهنده چه اگر منتج اسم فاعل از انتاج گرفته شود
مُنَقّی	مویز	[illegible]
مَنصَب	مَنصِب	[illegible]
مینار	منار	چراغدان و جای بلند که بران چراغ افروزند و عمارت دور ستون خشت و سنگ بر یمین و شمال مساجد بنا کنند

[illegible] مصطفوی [illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی
منعدم	معدوم	نابود کرده شده
مَنضمه مُنضمّه	مَنضمّه	ما بین ظاهر شدن چیزی
موسم	موسِم	هنگام چیزی
موازِنه	مُوازَنه	با چیزی هموزن بودن
مُومی الیه بیاء مجهول بکسر میم ثانی و یای معروف	مومأ الیه بواو معروف و فتح میم ثانی	اشاره کرده شده بسوی او چه این اسم مفعول است مشتق از ایما باشتاره کردن و مصدر از افعال است
مُهیب	مَهیب	مرد سهمناک که خوف و سهم از وی باید و مردم از وی ترسند
مهربانگی	مهربانی	حذف نون و یا و کاف و بجای آن یا
مُنشئیات	مُنشآت	مرقومات
مهتاب بمعنی هلال بعد دو ماه	مهتاب	معنی اینکه تاب بیش لطافت آن بر مهر درست نیست
[illegible]	[illegible]	از آنکه اشتقاق از لفظ عربی لازم می آید و آن نمی باید

غلط العوام	صحیح	معنی
مشایخین	مشایخ	جمع شیخ
مرزا	میرزا	القاب شاهزادگان مع الطلاق بر سادات نمایند
مولود شریف	مولد یا میلاد شریف	معروف
محذور	محظور	ممنوع
مُیسّر	مُیَسَّر	آسان کرده شده
مرفع الحال	مرفه الحال	خوشحال
مطالع	مُطالعه	معروف

باب النون

غلط العوام	صحیح	معنی
ناخدا	ناوخدا	ملاح
نامراد	بی مراد	+

غلط العوام	صحیح	معنی
ناگوار	ناگوار	بدمزه و بدذائقه و طبیعت ناخوش آینده و ناملایم
نسر	نثر	مقابل شعر
نامحروم	محروم	بی نصیب
نشه	نشأ	کیفیتی معروف
ناتوان	بی توان	بی طاقت
نخالص	خالص	غیر مغشوش
نخجیر	نخچیر	شکار کردن و شکار کرده شده و جانور صحرائی مثل آهو وغیره و شکارگاه
نخستین و نخست	نخستین و نخست	اول
نشاء و نشه	نشأ	آفرینش و پیدا شدن و مجازاً بمعنی جهان و عالم
نشاط	نَشاط	خوشی و شادمانی

غلط العوام	صحیح	معنی
نشائتین بر وزن امائین	نَشْأتین	دنیا و آخرت یا عالم علوی و سفلی
نشو نما	نَشْو و نَما	پیدا شدن و گاهی بمعنی روئیدن و بالیدن
نشاسته	نَشاسته	معروف
نصفت	نَصَفَت	داد و انصاف
نصرت	نُصرت	یاری کردن و یاری دادن
نطی	نَطَا	نام و رخ
نظام الدین اولیا	نظام الاولیا	+
نقاب	نِقاب	پرده که بر رخ آویزند
نُقص	نَقص	کمی و کم شدن و کم کردن
نُقاط	نِقاط	جمع نقطه

غلط العوام	صحیح	معنی
نکتہ	نقطہ	معروف
نقاوہ	نُقاوہ	برگزیدہ و خلاصہ
نقصانی	نقصان	زیان
نگہت	نکہت	بوی خوش و بوی دہان
ناکروہ	مکروہ	ناپسندیدہ
نیمبو	لیمو	ثمر معروف
نزاکت	نازکی	+
نقارہ	نَقّارہ	معروف
نکات	نِکات	جمع نکتہ
نکہبت	نکبت	خواری

غلط العوام	صحیح	معنی
نَوَیدہ	نُوِیدہ	خبر خوش
نِوار	نَوار نُوار	چیزی باشد بطور رسن کہ بدان چارپائی بافند یا خیمہ بندند

باب الواو

غلط العوام	صحیح	معنی
والہ	والِہ	شیفتہ و سرگشتہ و عشق مجنون
والاتہ	والا	وگرنہ
وِجاہت	وَجاہت	خوب صورتی اور روشناسی عزت
وِرطہ	وَرطہ	محل ہلاکی و زمینیکہ در آن راہ نباشد و مجازاً بمعنی گرداب
وَزَن	وَزن	سنجیدن و در فارسی بمعنی عزت و وقار ست
وِغا	وَغا	جنگ و شور و غوغا
وَفور	وُفور	تمام تر و بسیار شدن و [illegible] بسیاری

غلط العوام	صحیح	معنی
وِقار	وَقار	آرامیدگی و آہستگی و علم و تمکین و گرانباری
وقائع بمعنی جمع واقعہ	وقائع	رویداد یا حوادث جمع وقیعت
وُلاات	وُلاات	جمع والی یعنی حاکمان و دوستان
وستره	اُستره	آلہ معروف

باب الھاء

غلط العوام	صحیح	معنی
ہرج	حرج	تنگی
ہجو	ہجو	مذمت کردن
ہضم النفسہ	ہضماً لنفسہ	از روی شکستگی نفس خود
ہرآینہ	ہرآینہ	ناچار
ہژبر	ہزبر	شیر درندہ

غلط العوام	صحیح	معنی
ہجم	حجم	بر دن آمدگی چیزی چنانکہ حجم الکتاب
ہُمانا	ہمانا	پنداری گویا و شاید و بالیقین
ہمجولی	ہمزولی	مصاحب یار از زمان طفولیت
ہمزلف	ہمدامن	معروف
ہمگی	ہمگی	+
ہمشیرہ	ہمشیر	چہ از زیادی ہائے تانیث در لفظ فارسی چیزی مجوز نیست
ہمکنان بکاف تازی	ہمگنان بکاف عجمی	ہمہ
ہمرہ علی	حمزہ علی	تامیست مشہور
ہُمان	ہمان	مخفف ہم آن
ہندسہ	ہندسہ	معروف

+ [illegible] واستعمال [illegible] ایں کلمہ [illegible] مستعمل [illegible] غلط العوام [illegible]

غلط العوام	صحیح	معنی	غلط العوام	صحیح	معنی
باب الیاء			یُونان	یونان	ملکیست در اقلیم پنجم و اصل روم
یگانگت	یگانگی	چہ تامی مصدری در فارسی نیامد	بیروح	بیروح	مردم گیاہ
یتیم ویسیر	یتیم الطرفین	طفلیکہ مادر و پدر ہر دو ندارد	یقظ و یقظہ	یقظ و یقظہ	بیداری کہ ضد خواب است

قطعات تواریخ تکمیل کتاب ہذا از جانب ہیچمدان مؤلف عفی عنہ

مرتب چو گردید این نسخۂ نو — بطرز دل آویز و چسپ و زیبا

ز والا رقم یافت تاریخ تکمیل — پسند جہان گشتہ فرہنگ والا

۱۲۹۴ھ

ایضاً

بعد ترتیب این کتاب لاجواب — مثل گلدستہ رسیدہ چون بدست

گفت والا ہمچنین تاریخ ختم — دلکشا فرہنگ والا نیک ہست

۱۲۹۳

ایضاً

بلٰی نفعِ خاص و عوامِ جہان — مرتب شدہ نسخہ مستطاب

سنِ ختم آن کلک والا شنفت — رقم شد مفید و عجائب کتاب

۱۲۹۳ھ

ایضاً

جبکہ اس ناقص سے یہ کامل کتاب — ہوگئی مقبول ہر پیر و جوان

سال فصلی کا بھی والا نے کہا — خوب ہی فرہنگ والا حرزِ جان

فصلی ۱۲۸۵

ایضاً

چون گلستان شد مرتب این کتاب بے نظیر — مثل گل بشگفت ہر لفظش بصد نقش و نگار

عیسوی سالش بوالا عندلیبِ گرگفت — گلشنِ فرہنگ والا بے خزان با پر بہار

۱۸۷۶ء

[illegible]

ایضاً

زو الا چو این نسخہ تکمیل یافت — بوصفش فشاند آستین جملہ کس

زہی این زبان و خہی این لغت — کہ شد شوق سیرش بہر یک نفس

قلم سال سنبت چنین زد رقم	بگردید تحقیق الفاظ بس سمبت ۱۹۳۲

ایضاً

اگر بیند این نسخۂ دلکشا	کند آفرین صاحبِ معدلت
رقم کرد والا سن سکہ چنین	دل انگیز دلچسپ عالم لغت ۱۲۹۴

از نتائج فکر شاعر روشن ضمیر منشی غلام غوث صاحب متخلص بہ منیر علاقۂ محکمۂ مددگار ناظم ریلوی تلمیذ بر تمیز والا اسلمہ اللہ تعالیٰ

ناظمِ ریلِ نظامی حضرت والا نے خوب	کر دیا تالیف جب یہ نسخۂ خوش لاجواب
سال تکمیل اسکا مین نے اسطرح لکھا منیر	واقعی ہو یہ بڑی عمدہ کتاب مستطاب ۱۲۹۳ھ

ایضاً

جو ہین معدلت سنج والا ہی عصر	اُنھون نے لکھا نسخۂ لاجواب
کہا سال تکمیل مین نے منیر	ہی وہ سب سے دلچسپ بہتر کتاب ۱۲۹۲

از نتائجِ صدرِ ایوانِ سخن شناسی مولوی عبد العلی صاحب مدراسی

الا ای نکته سنجِ لفظ و معنا — بیا بنشین بخوان فرهنگِ والا

ببین حسنِ بهارِ خوش بیانی — چها گل کرد گلهای معانی

زهی آیینهٔ تصحیحِ الفاظ — زهی گنجینهٔ تنقیحِ الفاظ

زبان راشد کنون رونق دوبالا — ز حسنِ دانش و فرهنگِ والا

که نامِ نامیش عبد الکریم ست — همانا صاحبِ ذوقِ سلیم ست

تو گوئی گویِ صحّت در ربوده — درِ تحقیق بر عالم کشوده

غلط نقشیکه بر صفحِ زبان بود — بکلکِ حسنِ صحت محو فرمود

تمیزی داد اغلاطِ لغت را — ز الفاظیکه بود اندر لغتها

چو شد مطبوعِ طبع از حسنِ جدول — بسانِ سلکِ گوهرها مسلسل

دُرِ سالش بنوکِ خامه سفتم — زهی والاخی تحقیق گفتم

۱۲۹۳ھ

از نتایج فکر عظمت قرین سیادت اثر مولوی سید قمر الدین صاحب المتخلص بہ قمر مدرس
مدرسہ سرکار آصفیہ واقع قصبہ کوٹ پلی علاقہ صرف خاص سلمہ اللہ الاکبر

فہذا مختص من ناظم الرذیل	لنفع الناس بالترتیب اعلیٰ
یقول القمر اخرجہ واحدا من	جزاک اللہ فی الدارین خیرا ۱۲۹۳

خاتمۃ الطبع

حمد خدائیکہ انسان را خلعت الاٰئی دانش و فرہنگ پوشانیدہ و نعت مصطفائی کہ ظلمتیان غوایت را
بچراغ ہدایت بر شاہراہ مقصود رسانیدہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحابہ وسلم کہ این گنجینہ سراپا نفعت
آئینہ حقیقت نمای صورت غلط و صحت حسب فرمایش مجموعہ فرہنگ و دانش و الا مناقب جناب مولوی سید قمر الدین صاحب
مدرس مدرسہ قصبہ کوٹ پلی تعلقہ پٹلپور ضلع اطراف بلدہ علاقہ صرف خاص سرکار عالی باہتمام رحمت
غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل شوال سنہ ۱۲۹۳ ہجری
بآرایش ہیئت طبع مزین گردیدہ و در چشم مشتاقان و دلدادہ شاہد معنی جلوۂ ظہور بخشید فقط

وجہ مہر و دستخط

محمد روشن خان حنفی سنہ ۱۲
محمد عبد الرحمن بن حا